

غریت در دیار فرنگ

تالیف

محمد بن عبدالرحمن العریفی

ترجمه

محمد حنیف حسین زایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناسنامه کتاب

نام کتاب: غربت در دیار فرنگ
تالیف: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی
مترجم: محمد حنیف حسین زائی
ناشر: انتشارات مکتبه اسحاقیه
نوبت چاپ: اول
تاریخ انتشار: ۱۳۹۰ هـ. ش.
تیراژ: ۳۰۰۰
قیمت:

مرکز پخش: کلیه کتابفروشی‌های معتبر.

تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۵۹۴۸۶۸۵۳

مقدمه مترجم

مهاجرت پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه همواره انسان‌ها از بدو تاریخ تا به امروز برای زندگی بهتر و در جستجو رفاه و آسایش از جایی به جایی مهاجرت کرده و از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر کوچیده‌اند. حتی در مواردی قرآن مجید ترک وطن را بر انسان‌ها فرض می‌داند و انسان را برای مهاجرت ترغیب و تشویق می‌نماید.

بنابراین مهاجرت و ترک وطن از دیدگاه اسلام اشکالی ندارد، در صورتی که ترک وطن برای دین، آبرو و آرمان‌های ایمانی و اسلامی فرد مسلمان در تضاد نباشد.

کتابچه‌ی حاضر یکی از بهترین و ارزشمندترین کتاب‌های نگاشته شده در زمینه‌ی احکام هجرت و سکونت در سرزمین‌های کفار و غیر مسلمانان است که به قلم توانمند اسلام شناس بزرگ و اندیشمند برجسته جناب دکتر عریفی نوشته شده که اینک ترجمه آن را تقدیم فارسی زبانان عزیز می‌نمایم. امیدوارم که مقبول درگاه حق واقع گردد. آمین.

محمد حنیف حسین زایی
HANIF2359@YAHOO.COM

مغترب کیست؟

مغترب مسلمانی است که در کشورها و بلاد کفر اقامت گزیده و در آنجا رحل اقامت افکنده و در گوشه‌هایش سکنی گزیده است.

پس از این که تند بادهای وزیدن گرفته و زمین برایش تنگ آمده است. لذا از خانواده و وطن خویش جدا شده و در سرزمین‌های دور دست مقیم شده است. خودش در شرق دنیا، برادرش در غرب، خواهرش در شمال و فرزندش در جنوب گیتی بسر می‌برند. اما از عمو زاده‌اش هیچ خبری ندارد و هر گاه از او یاد می‌کند، نمی‌داند بگوید: خدا حفظش کند یا رحمت خدا بر او باد! غربت زدگان! برای هر کدامشان داستانی است و هر پدر دل شکسته‌ای در سینه‌اش دردها دارد و چهره‌ی هر کدام حاکی از داستانی است. امیدوارم در این کتابچه به برخی از احوال غم‌انگیز آنها آشنا شده و با آنان بنشینیم از سرگذشت آنها استفاده کرده و به آنان افاده برسانیم.

دکتر محمد بن عبدالرحمن عریفی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله. . و بعد:

شیخ در حالی که سخن می گفت، فرمود: من در یک کشور اروپایی بودم که در آن بسیاری از معتربین و پناهندگان مسلمان سکونت داشتند و به خاطر زندگی بهتر و مرفه تر به این کشورها پناهنده شده بودند. پس از این که از نماز تراویح و ایراد سخنرانی فارغ شدم، یکی از دوستان بزرگوار نزد من آمد و گفت: یکی از برادران عرب تبار خبر شده است که شما جهت امر دعوت به اینجا آمده‌ای، لذا می‌خواهد با پسرش ملاقاتی داشته باشی! من از روی تعجب پرسیدم: من با پسرش ملاقات کنم؟ چرا خودش را ملاقات نکنم و چرا خودش نزد من نمی‌آید و از من چنین درخواستی نمی‌کند؟ گفت: او با ما نماز نمی‌خواند، اما پسرش از یک مشکلی شکوه دارد و می‌خواهد شما در حل آن مشارکت داشته باشی.

بنابراین من همراه این برادر با ماشین به آنجا رفتم وقتی وارد منزل شدیم، ناگاه با پیرمردی برخورد کردیم که سنش دروازه‌های شصت را می‌کوبید. در طول عمرش تبعید و اخراج از وطن و شکنجه‌ها دیده و به زندان رفته است. سپس با فرزندان و جگر گوشه‌هایش در یکی کشورهای کفار رحل افکنده است. لذا در این بلاد با امن و آرامش بسر برده و با سهولت و آسانی زندگی مرفهی برایش فراهم آمده است.

وی با یک دلگرمی با من سلام گفت و سپس مرا به اتاق پذیرایی تعارف کرد و گوشه‌هایی از زندگی پرماجرا و دردناکش را برایم تعریف کرد که چگونه پس از تحمل بدبختی‌ها و شکنجه‌های دوران جوانی، برای کسب زندگی آسوده و مرفه، در ایام پیری به این سرزمین آمده است،

من از وی پرسیدم: آیا به زندگی آرام و آسوده‌ای دست یافتی؟ فرمود: آری، به ظاهرخانه‌ای وسیع، ماشین آخرین سیستم، حقوق ماهیانه بدون کار و خستگی و بدون زحمت و دردسر و بی‌هیچ آوارگی و خانه بدوشی و ترس و واهمه! هر کسی ببیند، گمان می‌کند من آسوده خاطر و زندگی آرامی دارم و آرزو می‌کند که زندگی مرا داشته باشد، اما حقیقت این است که من بدبخت‌ترین انسان‌ها هستم، به پسران و دختران و برزمن هیچ اشراف و قیمومیتی ندارم، بلکه اصلاً احساس می‌کنم که من انسانی مستقل که دارای شخصیت و صلاحیت باشد، نیستم. زندگی‌ام کاملاً بی‌تنوع و بلکه پر ملالت و رنج آور است. احساس می‌کنم که انگار بسان دستگاه و وسیله‌ای فرسوده هستم که هر آن مخترعش منتظر است تا مدت صلاحیت و کارایی‌اش به اتمام برسد تا آن را به دیگری عوض کند.

سپس این پیرمرد بر اعصابش مسلط شد و گفت: ببخشید جناب شیخ! نمی‌خواهم این دردها و رنج‌ها را به رخ شما بکشم؛ زیرا اینها بیشتر از آن هستند که در یک جلسه به پایان برسند، بلکه هدف از ملاقات شما به خاطر یک مشکلی است که پسر کوچکم به آن مواجه شده است.

جناب شیخ، کوچک‌ترین پسرم نوزده سال سن دارد و در سن پانزده سالگی به این کشورها آمده است و در این ممالک تحصیل کرده است و با اهل این سرزمین در مدارس، بازارها، خانه‌ها و باشگاه‌ها، و ورزشگاه‌هایشان و...

اختلاط کرده است و من او را از هیچ چیزی ممانعت نکرده‌ام. بلکه اصلاً در زندگی‌اش دخالت نکرده‌ام! زیرا اصول تربیتی نوین دال بر این امر است.

من با جدیت می‌توانم بگویم که او را کاملاً آزاد گذاشته و از هیچ کاری، اعم از حلال و حرام ممانعت نکرده‌ام؛ زیرا در غیر این صورت اگر وی به پلیس و دستگاه‌های امنیتی خبر می‌داد، سبب زندان و عقوبت من می‌شد. خلاصه این که پسر مدت طولانی است که نماز نمی‌خواند و روزه نمی‌گیرد بلکه کاملاً نسبت به امور دینی بی‌توجه است، بلکه بر این باور است که همه ادیان نسبت به انسان‌ها نوعی ستم به شمار می‌روند. اخیراً بسیار به تنگنا در آمده و آشفته شده است! تنها به اتاقش پناه می‌برد و با ما اختلاط نمی‌کند! هر روز صبح سرش را با تیغ می‌تراشد و دست به کارهای عجیب و غریبی می‌زند.

ممکن است او را صدا بزنم تا با او ملاقات بکنی، امید است خداوند حال او را به دست شما بهبود بخشد. من عرض کردم: اشکالی ندارد آن گاه پدر با مهربانی محمد را صدا زد. محمد، محمد، پس از چند لحظه محمد نزد ما آمد، وی جوانی در عنفوان جوانی و نشاط که دستخوش شهوات و تمایلات نفسانی قرار گرفته و در آن غوطه ور بود. دستش را به سویم دراز کرد و گفت:

- السلام علیکم:

- وعلیکم السلام. آقا محمد حالت چطور است؟ پدر وارد اتاق شد و گفت: محمد! این شیخ آمده است تا در مورد افکاری که آنها را نزد من بیان می‌کنی، با تو گفتگو کند.

فرزندم! تو مسلمانی. فرزندم بر تو حرام است. فرزندم! آنگاه پیرمرد گریه سرداد و صدایش بلند شد و سپس خاموش شد. آن گاه من به محمد گفتم: پدرت می‌گوید: تو برخی مسایل دینی داری آیا ممکن است آنها را بشنوم؟ اما ببخشید قبل از این که آنها را بازگو نمایی آیا تو به خوبی می‌توانی عربی صحبت کنی!

گفت: تا حدودی آن را می‌فهمم اما لطفاً با زبان فصیح با من صحبت نکنید. لذا به او گفتم: محمد! آیا تو به وجود الله اعتقاد داری؟ پرسید: اعتقاد یعنی چه؟ باز به او گفتم: یعنی تو به این مطلب ایمان داری که الله وجود دارد؟ گفت: ایمان! یعنی چطور؟ باز من گفتم: (dorohelieatidh)؟ آن گاه فرمود: بله، بله. باز من گفتم: خداوند ما را آفریده و ما را رزق و روزی داده و به عبادت خودش امر کرده است و پیامبران را به عنوان مژده دهنده و هشدار دهنده فرستاده است. گفتگوی مان به درازا کشید و قانع نشد که خداوند آفریدگار حکیم و دادگر است و سزاوار اطاعت و بندگی و ذاتی عظیم و متعال است. وقتی چنین امری را مشاهده کردم به او گفتم: می‌خواهم از تو سوره فاتحه یعنی **X الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ B** را بشنوم؟ چون شروع به خواندن آن کرد در آن دچار اشتباه شد؛ زیرا او سوره‌های کوچک قرآن کریم را هم بلد نبود!

من به او گفتم: بیا نزدیک و کنارم بنشین. چون در کنارم قرار گرفت، دستم را بر سینه‌اش گذاشتم و سه مرتبه سوره فاتحه را خواندم آن گاه اشک از چشمانش جاری شد من از خواندن باز آمدم و پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ با

صدایی که گریه آن را قطع می کرد گفت: نمی دانم، نمی دانم، سپس دستم را بر سینه اش گذاشتم و این آیه را تلاوت کردم: **X** لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ **B** و نیز **X** قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي . تا . **B** تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ^۲ و نیز آیات دیگری که متضمن عظمت و شکوه الله (جل جلاله) بودند و جوان نه تنها با شنیدن این آیات گریه می کرد، بلکه در گریه اش بی تاب می کرد تا اینکه من تلاوت را به پایان رساندم و کوشش کردم تا با او صحبت کنم اما نتوانست یک کلمه بر زبان آورد آنگاه دستش را گرفتم و کوشیدم تا سر پاهایش بایستد و گفتم: برخیز و دو رکعت نماز بخوان و زندگی ات را از نو آغاز کن.

آن وقت در پیشگاه آفریدگار و مولایش خاشعانه ایستاد. ذاتی که او را به صورت انسانی کامل و اندامی زیبا و قامتی راست آفریده است، خدایی که او را خلق نمود و اوست که هدایتش می کند و هموست که آب و غذایش می دهد و هر گاه مریض شود شفایش می بخشد. اوست که او را مرگ و حیات می بخشد. وی در پیشگاه پادشاه دهنده حقیقی بلند شد. گریه کرد و به شدت گریست؛ زیرا سالها بین او و پروردگارش قطع رابطه شده بود. بعد از نماز به من قول داد که هرگز از نماز تراویح با جماعت و شرکت در جلسات سخنرانی غیبت نوزد و به حمدالله چنین هم شد این بود سرگذشت جوان اول .

سرگذشت برادری دیگر

این برادر یکی از نمازگذاران بود که بر نمازش محافظت می کرد و در مرکز اسلامی همراه ما بود نزد من آمد و از من خواست تا با برادرش که نماز نمی خواند و روزه نمی گیرد و هرگز خدا را عبادت نمی کند ملاقات کنم. با این برادر به خانه اش رفتم وی مرا به اتاق پذیرائی راهنمایی کرد و سپس صدا زد محمد! محمد! -این اسم برادرش بود- محمد جوانی هیجده ساله بود، نزد ما آمد و با ملایمت و نرمی مصافحه کرد و آن گاه نشست، برادرش گفت: محمد! این شیخ دعوتگری است که به این آمده است. من دوست دارم با شما آشنا شود. آن وقت محمد با یک لطف و محبت فرمود: خوش آمدید.

ابتدا در سخن را از زندگی و سبب آفرینش مان باز کردم و از عبادت و طاعتی که خداوند مستحق آن است و این که این کفار در گمراهی ظاهر و آشکار بسر می برند و خوشبختی و سعادت حقیقی در دین خدا نهفته است. سپس با صراحت از مخالفت هایی که در میان جوانان مسلمان در این کشورها وجود دارد و کیفر تارک نماز و... سخن به میان آوردم .

محمد نسبت به سخنانم اظهار بی اعتنایی می کرد. علی رغم این که کلماتش با اظهار دوستی و تبسم آراسته بود. لیکن در آغاز در درک آنچه من می گفتم، جدی نبود.

^۲ - بقره ۱۶۴.

^۲ - فصلت: آیه ۹۱-۱۲.

به او گفتم: محمد! می‌خواهم سوره فاتحه را برایم بخوانی لذا شروع به خواندن سوره فاتحه نمود. وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم. باز وی اشتباه می‌خواند و من اصلاح می‌کردم مرتبه سوم اشتباه خواند و باز من اصلاح کردم. در این هنگام خاموش شد! آری سوره فاتحه را بلد نبود!

به او گفتم: ما تو را دوست داریم و خیر خواه تو هستیم و می‌خواهیم همراه ما بیایی و با نماز گزاران نماز بخوانی و بعد از نماز تراویح در جلسه سخنرانی شرکت کنی. وی پس از بهانه‌ها و عذرهای شدید در پایان بر این امر توافق نمود و همراهان آمد و نماز تراویح خواند و در جلسه سخنرانی شرکت کرد، سپس بیرون شد و بعد از آن او را ندیدم. در مورد او از برادرش پرسیدم گفت: جناب شیخ! برادرم می‌گوید: در لحظاتی که در مسجد بسر برده است انگار چند سال طول کشیده و ملول و خسته شده است! من با شنیدن این خبر «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» خواندم و سپس برای هدایتش دعای خیر نمودم.

داستان سوم

من در سوئد بودم، سوئد کشوری است که بسیاری از مسلمانان به این کشور پناهنده شده‌اند پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی (که به زبان عربی انجام گرفت) یکی از دوستان عرب نزد من آمد و گفت: در اینجا برخی از دوستان سوئدی مسلمان می‌خواهند با شما نشستنی داشته باشند آنان در مسجد حلقه زده‌و در انتظار شما هستند. لذا من از یکی از دوستان استدعا کردم که ترجمه سخنان مرا به عهده گیرد. بنابراین به جلسه آنها رفتم و از نعمت هدایت و اهمّیت استقامت بر دین را برایشان یادآور شدم و این برادر سخنانم را از عربی به انگلیسی ترجمه می‌کرد. ناگهان یکی از نماز گزاران مترجم را صدا زد وی ما را ترک گفته و به سوی آن شخص رفت، من خاموش شدم و منتظر برگشت مترجم ماندم تا سخنانم را تکمیل کنم.

تاخیر وی به طول انجامید و سکوت من و شنوندگان به طول انجامید. ناگهان یکی از جمع حاضرین با زبان عربی نسبتاً شکسته‌ای شروع به سخن نموده و گفت: شیخ من کم کم می‌توانم ترجمه کنم! من تعجب کردم و گفتم: مگر شما زبان عربی بلد هستید؟ گفت: من عرب و از کشور فلسطین هستم مادر و پدرم فلسطینی هستند، اما من در اینجا به دنیا آمدم و زبانم سوئدی است و از دوران کودکی پدر و مادرم علاقه داشتند تا من زبان عربی را فرا گیرم، خلاصه من کمی می‌فهمم (این جملات را با زبان عربی شکسته که با جملات و عبارات انگلیسی مخلوط بود گفت).

اینها پاره‌ای از احوال فرزندان جوان و مسلمان در دیار غربت بود. در حالی که جوانان به دنبال غرایز جنسی و تمایلات شهوانی و بلهوسی خویش نیز هستند و توفیق هدایت و توبه را نیافتند.

روی سخنم تنها متوجه پسران نیست بلکه شامل دختران نیز است این حال و روزگار دختران و پسران ما هست، اما احوال پدران بسیار بدتر و دردناک‌تر است.

شرح حال پدری دردمند را بشنوید

شیخ در ادامه افزود: پدری با دلی شکسته و خاطری آزرده نزد من آمد و گفت: جناب شیخ! از این زندگی خسته شده‌ام! در یکی از کشورهای اسلامی زندگی می‌کردم، اذان به گوشم می‌رسید و در نماز جماعت شرکت می‌کردم و همراه ذاکرین به حمد و ثنای خدا مشغول می‌شدم و همراه رکوع کنندگان رکوع می‌کردم، صلیب و کلیسایی نمی‌دیدم. آری، زندگی مُحَقَّری داشتم و مالک ثروت و دارایی نبودم، منزل شیک و مجللی نداشتم و در بیمارستان پیشرفته‌ای مورد معالجه قرار نمی‌گرفتم، اما پادشاهی مقتدر بودم و بر تخت کوچک منزلم چهار زانو می‌نشستم. زن و فرزندان در اطرافم بودند و من بسان ماهی که در وسط ستارگان نورافشانی می‌کردم.

بالامس کنا و لا یرجی تفرقنا و الیوم صرنا و لا یرجی تلاقینا

یعنی « تا دیروز چنان در کنار همدیگر بودیم که امکان جدایی مان وجود نداشت و امروز چنان از هم جدا شدیم که امید ملاقات و در کنار هم بودن مان وجود ندارد».

می‌دانستم پسرم کجا می‌رود و دخترم با چه کسی می‌نشیند و زخم با چه کسی ملاقات می‌کند. ناگهان یکی از خویشاوندان برایم چنین پیشنهاد کرد که به یکی از کشورهای پیشرفته و مرفعی بیایم که به من تابعیت، راحتی، امنیت، رفاه و حقوق بهداشت و درمان می‌دهد. در نتیجه من فریب خوردم و به سوئد آمدم. دولت سوئد پناهندگی مرا پذیرفت. مرا در خانه‌ای زیبا و مجلل اسکان داد و فرزندانم در مدارس پیشرفته تحصیل کردند. روزهای نخست زندگی‌ام با آرامش سپری می‌شد و ابتدا از وضع زندگی خویش راضی بودم اما صدای اذان به صدای ناقوس و صلیب بدل شد و چهره‌های معطر و دایم الوضو و ذاکر و باایمان و درخشان به چهره‌هایی مسخ شده تبدیل شد که غبار و تیرگی به آنها نشسته است. اما رفاه، آرامش و راحتی زندگی جدید مرا از این امور غافل نمود. روزها و سالها در این کشور سپری می‌شد تا این که من کم کم از این موقعیت فاسد آگاه شدم و نسبت به فرزندان خود بیمناک شده و احساس خطر کردم و بسان بزدلی شدم که از دشمن خود را پنهان کرده است و از ترس رهنمان و دزدان، فرزندان خودش را به چپ و راست خود نگاه داشته است.

در یکی از روزها شخصی در خانه‌ام را کوبید! چون در را باز کردم ناگهان با دختر جوانی برخورد کردم!

- چه می‌خواهی؟

- من «موهمد» دوست پسر تو در مدرسه هستم می‌خواهم او را در اتاق مخصوصش ملاقات کنم. من به شدت وی را نکوهش کردم و از در منزل بیرون راندم و فرزندم را سرزنش کردم و سپس او را نصیحت کردم. دو روز بعد شخص دیگری در منزلم را کوبید. چون دروازه را باز کردم باز با پسر جوانی برخورد کردم!

- چه می‌خواهی؟

- من دوست سارا در مدرسه هستم و می‌خواهم او را در اتاقش ببینم!

باز وی را نکوهش کردم و بروی پرخاش کردم و از در منزل بیرون راندم و اهل منزل را از رفتن بیرون منزل منع کردم و در این مورد برنامه‌ای ترتیب دادم که معاشرت با غیر ممنوع است و به هر جایی غیر از مدرسه و نماز جمعه خروج ممنوع است و اختلاط و ارتباط با دختران و پسران سوئدی ممنوع، ممنوع.

من به اجرای این برنامه با دقت مراقبت می‌کردم. چند روزی گذشت و ظاهراً احساس می‌کردم که این بحران به پایان رسیده است، تا این که فاجعه‌ی بزرگتری اتفاق افتاد!

روزی برای خرید برخی وسایل مورد نیاز منزل بیرون شدم. چند دقیقه پس از بیرون شدنم زن و دخترم به مرکز پلیس رفته و علیه من گزارش دادند مبنی بر این که من آزادی آنها را سلب نموده و با آنها رفتار خوبی ندارم، دخترم را از ملاقات با دوستان پسرش و پسرش را از دیدار با دوستان دخترش باز داشته‌ام! الی آخر یک پرونده‌ای بزرگ و طولانی.

بنابراین انگیزه‌ی عدالت خواهی ماموران دولتی بجوش آمد و شدیداً بر این پدرمتخلف خشمگین شدند. چرا بین دوست پسر و دوست دختر جدایی انداخته‌است؟! با چه مجوزی دختران و پسران را از لذت‌ها و خوشگذرانی‌هایشان باز داشته است و به چه علت چنین اتفاقی در یک کشور آزاد و پیشرفته [و علم بردار دموکراسی!!] صورت بگیرد. در حالی که خسته و کوفته به خانه بر می‌گشتم و در دستم مواد خوراکی و وسایل خانه بود. ناگهان مامورین پلیس را مشاهده کردم که در انتظار من هستند! گمان کردم که در غیاب من منزلم به سرقت برده شده، یا فرزندان و جگر گوشه‌هایم با خطری مواجه شده‌اند؟ آنچه را در دست داشتم به زمین انداختم و با سرعت به سوی خانه شتافتم تا وارد خانه شوم. آن گاه گارد عدالت (!!) مرا دستگیر کردند!

– فلانی تو هستی؟

– آری، چه می‌خواهید؟

– علیه تو گزارش شده است با ما بیا!

ابتدا مرا به اداره‌ی اطلاعات و سپس به دادگاه بردند و در آنجا به سه سال حبس محکوم شدم تا مایه‌ی عبرتی برای دیگران باشم.

اما عدالت به فرزندانم خانه‌ای در شهر دیگری غیر از شهری که من در آن زندان بودم، تدارک دید و حقوق ماهیانه‌ی فرزندانم را به اسم مادرشان منظور کرد به طوری که اینک من آدرس و محل زندگی آنها را نمی‌دانم و به من اجازه تماس و برقراری ارتباط ندادند و امروز از حالم می‌پرس. این داستان پدر اول بود.

اما داستان دوم

این داستان یک زنی است که با فرزندانش در کشور دانمارک زندگی می‌کردند. در یکی از روزها بین دو پسر (۲ و ۴ ساله‌اش) درگیری کودکانه‌ای اتفاق افتاد و مادرش آنها را تنبیه بدنی کرد، بنابراین، این دو پسر کوچک با صدای بلند گریه کردند چون همسایه [مهربان و دلسوز] دانمارکی گریه بچه‌ها را شنید بلافاصله به پلیس تماس گرفت! مامورین پلیس آمده و بر مادر هجوم آوردند و فرزندانش را از ظلم و بیدادگری! نجات دادند. نفرین بر آنها! گمان می‌کنید که آنها نسبت به فرزندان از مادرشان مهربان‌تر هستند!

پس از چند ساعت حکم فرستادن یک پسر به شمال دانمارک به اجرا در آمد تا او در یک خانواده‌ای که فرزند ندارد مورد تربیت قرار گیرد و دیگری را به خانواده‌ای در نروژ فرستادند! این بود داستان دو طفل.

اما مادر در یک سرزمینی که دم از عدالت، دموکراسی و تمدن و رفاه می‌زند در حالی باقی ماند که از درد و حسرت و فراق فرزندانش او را رنج می‌دادند.

پس ای برادر مغترب:

هر یکی از مغتربین داستانی دارد و در سینه هر پدر دل شکسته‌ای دردهاست و چهره‌ی هر یکی گویای حکایتی دردناک است. پس راه حل آن چیست؟! آیا راه حلش این است که تسلیم این وضعیت تلخ باشید یا در حد توان در صدد اصلاح و حفظ دین و فرزندانان باشید تا این که خداوند برایتان فرجی بیاورد. برادران مغترب در کشورهای آمریکا، کانادا، استرالیا، بریتانیا، فرانسه و کشورهای اسکاندیناوی اوضاع و احوال مشابهی دارند. لذا بر مصداق حدیث (کلکم راع و کلکم مسئول) راهکارها و توصیه‌های مشروحی زیر را جهت بهبود وضعیت این عزیزان غریب در دیار فرنگ ارایه می‌نمایم:

توصیه اول

این را به یقین بدان که کفار و مشرکین، هر چند که نسبت با مسلمانان اظهار عدالت و دوستی بکنند، اما هرگز دوست‌دار آنان نخواهند بود، زیرا آنها دشمنان مسلمانانند و چیزی جز دست کشیدن تو از اسلام، آنان را خشنود نمی‌کند. خداوند می‌فرماید: **X: وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** «هرگز یهود و نصارا از تو (ای محمد!) راضی نخواهند شد مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می‌فرماید: **X: وَدُّوْا لَو تَكْفُرُوْنَ كَمَا كَفَرُوْا فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً فَلَا تَتَّخِذُوْهُمۡ اَوْلِيَآءَ** یعنی «آنها (کفار) دوست دارند تا شما نیز مانند آنان کفر ورزید و شما با آنها مساوی گردید پس آنان را دوست و ولی خود مگیرید».

آری! به خدا سوگند چون کفر ورزیدی (خدا تو را از آن حفظ کند) مقداری تو را دوست می‌دارند؛ زیرا آنان بین کافری که از خود آنها است و کسی که تازه در دین آنها داخل شده است تفاوت قایل هستند.

ممکن است بگویی آنها از ما استقبال می‌کنند و شادمانه پذیرایی می‌نمایند و با ما به خوبی و خوشرفتاری برخورد می‌کنند. به ما مال و ثروت می‌دهند و برایمان زندگی آرام و مرفهی فراهم می‌کنند. خوب به سخنانم گوش کن!

آنها به خاطر منافی که از تو عایدشان می شود چنین می کنند؛ زیرا آنان با استقبال و پذیرش از شما سود زیادی کسب می کنند و اگر همه فواید را بدست نیاورند ولی برخی را بدست خواهند آورد. آنها با استقبال از شما در آمار شهروندان کشور خویش می افزایند و در پی آن به اقتصاد و پیشرفت کشورشان افزوده می گردد آنها به وسیله تو در تعداد کارگران و کارمندان خویش می افزایند و آنها از این که جامعه ایشان از هم نپاشد از شهروندان خویش محافظت می کنند؛ زیرا آنان نژاداً در حال انقراض هستند و نیز به زاد و ولد اعتنایی ندارند بلکه هر یکی از آنها به یک معشوقه و دوست دختر بسنده کرده و تا زمان مرگ با او زندگی می کند بدون این که فرزندی داشته باشد یا به یک یا دو بچه اکتفا می کند چنان که مشاهده کرده ای افراد سالخورده ای آنها بیشتر از جوانان شان است و آنها برای آینده ای دور نقشه می کشند.

اخیراً گزارشی که از اداره ی مهاجرت امریکا منتشر شده گواه این مدعاست. در آن تصریح شده بود که امریکا سالانه بیست میلیون مهاجر را می پذیرد تا در سال های آینده، توازن جمعیت کشورش حفظ شود. پس آنها به خاطر مهربانی و احسان به تو، تو را نپذیرفته اند بلکه از تو استفاده می برند، زیرا در وجودت عرق مذهبی و ملی و محبت اسلام وجود دارد و با برخی از آنچه مخالف شریعت است مبارزه می کنی و حرص تو بر نماز و عبادت، آنها را رنج می دهد.

اما قطعاً از فرزندان تو استفاده خواهند برد. اگر فرزندان به شیوه ی اسلامی تربیت شده باشند و از آنان سودی حاصلشان نشود از نوادگان استفاده خواهند برد. آنها که در نزد آنان متولد شده و به طبع آنها در آمده و حامل و ویژگی های اخلاقی آنان خواهند شد.

آیا خبر داری که در طی پنجاه سال گذشته نیم میلیون مسلمان وارد جهان غرب شده و تا به حال نصف این آمار مسیحی شده اند. قرآن مجید می فرماید: **X** **وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ** یعنی «یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی شوند مگر این که از آیین آنها پیروی کنی».

و نیز می فرماید: **X** **وَدُوَالُو كُفْرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَاتَّكُفُونُ سِوَاءَ فَلَائِتَخِذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ** یعنی «کفار دوست دارند تا شما نیز مانند آنها کفر ورزید و با آنها مساوی قرار بگیرید پس آنها را دوست و ولی خود مگیرید».

و نیز می فرماید: **X** **قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ** یعنی: «بغض و عداوت از دهان شان آشکار گردید و آنچه در سینه های شان مخفی است بزرگ تر است».

لذا اندکی بیندیش.

مسلمانان زیادی در گوشه های دنیا، در بوسنی، کوسووا، چین، اریتره، سودان، اندونزی به دست نصارا به قتل رسیده اند؟! آیا فکر می کنی نصارای اینجا با نصارای آن جا تفاوت دارند؟ قطعاً کفر ملت واحد است و اگر کسی به کشورهایی که پناهندگان مسلمان را می پذیرند و با نرمی و مهربانی از آنان استقبال می کنند، بنگرد، می بیند که مسلمانان به تدریج در خلال آموزش، کار، اختلاط، نظام ... موجب می شوند دینشان را فراموش کنند و کفار آنها را با اعتقادات شان بیگانه کرده و در هر کجا صدا و وزوزشان بلند است که می گویند: آزادی، دموکراسی (fyc).

از دیدگاه آنها آزادی و رذیلت دو مفهوم برای یک عمل است و هر کسی به فضایل اخلاقی چنگ بزند او واپسگرا و مرتجع است.

توصیه دوم

فکر کن بقای تو در این کشور دایمی نیست، آری به این باور داشته باش و خود و زن و فرزندان را به این امر قانع کن. گر چه فعلا در این کشور زندگی می کنی پس مناسب است که دوستی تو با کشورهای اسلامی باشد نه با کشورهای کفر و به این باور باش که به زودی به کشورهای اسلامی باز می گردی و اذان را می شنوی و در نماز جماعت شرکت می کنی.

این فتوای علامه شیخ محمد صالح عثیمین را با دقت مطالعه کن. از ایشان سوال شد: حکم اقامت در کشورهای کفار چیست؟ در جواب فرمود: اقامت در کشورهای کفار خطر بزرگی است که دین، اخلاق، رفتار و آداب فرد مسلمان را تهدید می کند.

ما انحرافات زیادی را از کسانی که در آنجا اقامت گزیده اند، مشاهده کرده ایم؛ زیرا کسانی که به آنجا رفته اند و برگشته اند عده ای فاسق و جمعی مرتد و عده ای پیرو سایر ادیان و برخی کمونیست و منکر الله برگشته اند تا جایی که مطلقاً منکر وجود خداوند شده اند و دین داران گذشته و حال را به دیده استهزا و تمسخر می نگریده اند. از این رو مناسب - بلکه لازم - است تا از این پرهیز شود و شرایطی وضع گردد که مانع سقوط در این مهلکه شود. پس اقامت در بلاد کفر نیاز به دو شرط اساسی دارد:

شرط اول

اقامت کننده، از دینش در امان باشد طوری که دارای علم و ایمان قوی باشد که او را بر پایداری بر دینش مطمئن بگرداند و از انحراف و کجروی باز دارد و دشمنی و بغض کفار را در دل داشته باشد و از دوستی و محبت آنان اجتناب ورزد؛ زیرا دوستی و محبت با آنها منافی با ایمان است. چنان که خداوند سبحان می فرماید: **X لَا تَجِدَ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ** یعنی: «مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند هر چند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند.»

نیز می فرماید: **X يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحَ عَلَى مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ** یعنی «ای مومنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید ایشان برخی دوست برخی دیگرند (و در دشمنی با شما یکسان و برابرند). هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی گمان او از زمره ی ایشان بشمار است و شکی نیست که خداوند افراد ستمگر را (به سوی ایمان) هدایت نمی کند. می بینی کسانی که بیماری (شک و نفاق) به دل دارند (در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان) سبقت می گیرند و می گویند: می ترسیم که (روزگار برگردد و) بلائی بر سر ما آید (و به کمک ایشان

نیازمند شویم) امید است که خداوند فتح (مکه) را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند (و دشمنان اسلام را نابود و منافقان را رسوا نماید) و این دسته از آنچه در دل پنهان داشته‌اند پشیمان گردند.»

در حدیث صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت است که فرمود: «هر کس با قومی دوستی و محبت داشته باشد، با آنها حشر می‌شود.» در حدیثی دیگر می‌فرماید: «هر کس با آن شخصی حشر می‌شود که با آن محبت دارد.»

بنابراین دوستی و محبت با دشمنان خدا بزرگترین خطر برای مسلمانان بشمار می‌رود، زیرا دوستی با آنان مستلزم موافقت و اتباع از آنان است، یا حد اقل این که آیین و روش آنها را انکار نمی‌کند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «هر کس قومی را دوست داشته باشد با آنها محشور می‌شود.»

شرط دوم

بر اظهار نمودن دینش قدرت داشته باشد طوری که بتواند بدون هیچ گونه ممانعتی شعایر دینش را برپا دارد. از اقامه نماز جماعت و جمعه جلوگیری نشود و اگر جماعتی هستند که می‌توانند جمعه را برپا دارند و از زکات، روزه و حج و دیگر شعایر دین جلوگیری نشوند پس اگر چنین قدرتی ندارند. اقامت کردن در آن جا جایز نیست و واجب است که از آنجا هجرت کنند.

این قدامه^۴ در بحث اقامت مردم در مورد هجرت می‌نویسد: کسانی که بر آنان واجب است هجرت کنند، عبارتند از کسانی که بر آن قادرند و نمی‌توانند که دینشان را آشکار کنند و در میان کفار نمی‌توانند واجبات دینشان را اقامه کنند. پس بر چنین افرادی واجب است که هجرت کنند. چنان که خداوند سبحان فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَأَسِعَةَ فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا**^B (بی گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند بر خود ستم کرده‌اند بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید و عذر خواهان) گویند: ما بیچارگانی در سر زمین کفر بوده‌ایم (و چنان که باید، به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر ببندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!

این تهدید شدیدی است که بر وجوب هجرت دلالت می‌کند، زیرا اقامه‌ی واجبات دین واجب است که بر آن قادر بر هجرت باشد و هجرت از ضروریات و تتمه‌ی واجب است و آنچه واجب جز با آن تکمیل نمی‌گردد پس آن عمل نیز واجب است. الی آخر.

پس با توجه به این دو شرط اساسی اقامه در دارالکفر به چندین قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول:

اقامت او به خاطر دعوت و ترغیب به سوی اسلام باشد و این نوعی جهاد است و کسی که بر آن قادر باشد فرض کفایه است.

اما مشروط بر این که دعوت وی قابل اجرا باشد و کسی مانع دعوت او یا مانع اجابت دعوت وی نباشد؛ زیرا دعوت به سوی اسلام از واجبات دین است و شیوهی پیامبران نیز همین بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و سلم به تبلیغ از طرف خودش در هر زمان و مکان دستور داده است. چنان که فرموده است: «پیام مرا برسانید اگر چه یک آیه باشد».

قسم دوم

اقامت او به خاطر تحقیق و بررسی احوال و اوضاع کفار باشد و فساد عقیده و بطلان ایده و فروپاشی و هرج و مرج اخلاقی آنها را شناسایی کند تا مردم را از گول خوردن آنها بر حذر دارد و حقیقت حال را برای کسانی که از آنان در شگفت هستند، روشن سازد و این اقامت نیز نوعی جهاد بشمار می رود، زیرا شامل بر حذر داشتن مردم از کفر و اهل آن می باشد و متضمن ترغیب و راهنمایی به اسلام است؛ زیرا فساد کفر، دلیل شایستگی اسلام است. چنان که گفته شده است: «اشیا با اضداد آنها شناخته می گردد.»^۵ لیکن باید شرط آنتحقق یابد بدون این که فساد بزرگتری عاید وی گردد. پس اگر مقصودش تحقق نیافت به طوری که از نشر انحرافات آنها و بر حذر داشتن مسلمانان از آن جلوگیری خرافاتشان شد پس اقامت او سودی ندارد و اگر مقصود او با فساد بزرگتری مواجه شد مانند این که آنان به عملکرد او واکنش نشان داده و کارش به ناسزاگویی اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ائمه مسلمین منجر شد. پس خودداری از آن واجب است.

چنان که خداوند سبحان فرموده است: **X** وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ **B** یعنی «ای مومنان! به معبودها و بت‌هایی که مشرکان بجز خدا می پرستند دشنام ندهید تا آنان (مبادا خشمگین شوند و) تجاوز کارانه و جاهلانه خدای را دشنام دهند همان گونه برای هر ملت و گروهی کردارشان را آراسته‌ایم عاقبت بازگشت‌شان به سوی خداست و خدا آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌سازد».

این بدان معناست که در کشورهای کفار به عنوان جاسوس مسلمانان بسر می‌برد تا از وساوس و ترفندهایی را که علیه مسلمانان طراحی می‌کنند شناسایی کند و مسلمانان را از آنان بر حذر دارد چنان که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در غزوه خندق حدیفه بن یمان را به سوی مشرکان فرستاد تا از اسرار آنها با خبر شود

^۵ - ضرب المثل عربی است که «تعرف الاشياء باضدادها».

قسم سوم

به خاطر نیاز حکومت اسلامی و ایجاد ارتباط با دولت‌های کفر اقامت کند، مانند کارمندان سفارت‌خانه‌ها. بنابراین حکم چنین افرادی مانند کسانی است که به خاطر روابط فرهنگی اقامت می‌کنند و امور دانشجویان را مراعات می‌کنند و از آنان مراقبت کرده و بر التزام اسلام و آداب آن، آنها را وادار می‌کنند لذا برای اقامت چنین افرادی مصلحت بزرگی نهفته است.

قسم چهارم

اقامت وی بخاطر نیاز خصوصی و شخصی از قبیل تجارت و معامله جایز باشد. پس اقامت چنین فردی به قدر نیاز جایز است. علما رحمهم الله تصریح کرده‌اند که داخل شدن در کشورهای کفر برای تجارت جایز است و از برخی اصحاب روایاتی نقل نموده‌اند.

قسم پنجم

اقامت وی برای تحصیل باشد و این نیز مانند اقامت افراد تاجر و بازرگان است، اما خطر وی بیشتر و ویرانی بیشتری به دین و اخلاق اقامت کننده دربر دارد.

قسم ششم

اقامت برای سکونت باشد و این از همه خطرناک‌تر و بزرگ‌تر است؛ زیرا در اختلاط با کفار مفاسدی بر او مرتب باشد و چنین احساس می‌کند که او تابعیت آن کشور را گرفته و تابعیت، متقاضی دوستی، محبت و افزودن به لشکر کفر است و اهل و خانواده او در میان کفار رشد می‌کنند و اخلاق و عادات آنان را فرا می‌گیرند. از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کسی با مشرک سکونت کند، قطعاً او مانند آن مشرک است.» ابوداود.

زیرا اختلاط طولانی با کافر و همنشینی با او در یک کشور موجب تشابه و توافق با او می‌شود. قیس بن حازم از حضرت جریر بن عبدالله روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «من از هر مسلمانی که در میان مشرکین اقامت کند بیزارم.» صحابه عرض نمودند: یا رسول الله! برای چه؟ فرمود: «آتش این دو تا دیده نشود.» ترمذی و ابوداود.

چگونه مومن آسوده خاطر می‌شود که در کشورهای کفار سکونت کند در حالی که آنجا علناً شعایر کفار آشکار می‌گردد و احکام غیر خدا به اجرا گذاشته می‌شود و وی آن را با چشم می‌بیند و با گوشش می‌شنود و به آن راضی می‌شود؟ بلکه به آن کشورها نسبت داده می‌شود و با اهل و اولادش در آن کشورها سکونت می‌کند و مانند کشورهای اسلامی در آنجا اطمینان و آرامش حاصل می‌کند! با وجود این که خطر بزرگی او و خانواده‌اش را در مورد دین و اخلاقشان تهدید می‌کند!؟

توصیه سوم

مهمترین چیزی که باید مسلمان به آن توجه کند، دین است؛ زیرا سرمایه، منزل، کار، بیمارستان و زندگی آرام چه ارزشی در مقابل اطاعت خداوند بزرگ و بلندمرتبه دارد؟

پس هر کجا که هستی بر اقامه شعایر دین حریص باش. از ویژگی‌های این دین، یکی آن است که آن دینی آشکار است. هر کجا وقت نماز فرا رسید نمازت را بخوان، اعم از این که در بازار باشی یا در محل کار یا کارخانه و از این خجالت نکش. X قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ B [طه : ۶۸] یعنی «گفتیم: مترس! حتماً تو برتری».

شیخ گفت: در سوئد بودم و با دو دوست که در آنجا مقیم بودند برای بازدید موزه کتاب و برخی آثار قدیمی رفتیم پس از این که مراحل ورود را پشت سر گذاشتیم و چند دقیقه‌ای را در آنجا گذرانیدیم، وقت نماز عصر فرا رسید. یکبار آن دو نفر گفت: شیخ برویم بیرون نماز بخوانیم! با تعجب پرسیدم: چرا اینجا نماز نخوانیم؟ گفت: اوه! در جلو اینها نماز بخوانیم؟ نه، نه! این خیلی کار سختی است، خیلی. پرسیدم: چرا خیلی، خیلی سخت است؟ گفت: جناب شیخ جلو سوئدی‌ها نماز بخوانیم؟ من گفتم: آری، جلو سوئدی‌ها نماز می‌خوانیم. چرا جلو آنها نماز نخوانیم؟ مگر نمی‌بینی که زن و مرد آنها همدیگر را جلو ما می‌بوسند و شرم نمی‌کنند و هم دیگر را در جلو ما به آغوش می‌گیرند و خجالت نمی‌کشند و در بازارها شراب می‌نوشند و اندام و مفاصل خویش را آشکار می‌کنند و حرکاتی که با حیا سازگار نیست، مرتکب شده و آن را آزادی به حساب می‌آورند و بسا ما به آنها نگاه می‌کنیم و از این آزادی شگفت زده می‌شویم! پس چرا ما جلو آنها نماز نخوانیم و آن را آزادی به حساب نیاوریم.

آن‌گاه ما به یک گوشه‌ای از موزه رفتیم و رو به قبله کرده و دستهایم را تا گوشه‌ها بلند کردم تا اذان بگویم، آن‌گاه رفیقم صدا کرد: جناب شیخ! چکار می‌کنی؟ من با آرامی به وی گفتم: اذان می‌گویم. او با اضطراب و پریشانی گفت: اینجا اذان می‌گویی؟ گفتم: آری! آیا مگر این آزادی (fyee) نیست! تو نیز این را آزادی (fyee) نام‌بند.

سپس اذان گفتم و با صدایی آهسته اقامت گفتم و نماز جماعت را برگزار کردیم و به بازدیدمان ادامه دادیم در حالی که مردم ما را می‌دیدند که با جماعت نماز می‌خوانیم، تکبیر می‌گوییم و تسبیح می‌خوانیم، رکوع و سجده می‌کنیم و مامورین پلیس از ما جلوگیری نمی‌کنند و از ما غرامت و جریمه‌ای نمی‌گیرند و به زندان محکوم نمی‌کنند و آسمان به زمین نمی‌آید. پس چرا برخی از برادران از نماز خواندن جلو مردم، در پارک‌ها و اماکن عمومی خجالت می‌کشند.

حتی بسیاری از مسلمانان بدون عذر سفر و مریضی در بین دو نماز جمع می‌کنند به سبب این که خجالت می‌کشند در میان مردم نمازشان را اقامه کنند.

ای برادر گرامی! قطعاً اظهار این شعایر از جمله بزرگ‌ترین اسباب دعوت به دین اسلام است. قرآن می‌فرماید: X *وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* B یعنی «و از شکیبایی و نماز یاری جوید و نماز سخت دشوار و گران است مگر برای فروتنان. آن کسانی که به یقین می‌دانند خدای خویش را ملاقات خواهند کرد و این که آنها به سوی او باز خواهند گشت».

توصیه چهارم

ای برادر مغترب! خانهات مملکت تو است و کسی نمی‌تواند در آنجا مزاحم تو باشد و بزودی در روز قیامت از افراد این منزل پرسیده می‌شوی.

هر کس با اولادش نیک رفتاری بکند و در کوچکی آنها را با شیوه نیک و شایسته تربیت کند، در دنیا و آخرت به او نفع می‌رساند و در زندگی با تو نیکوکاری بوده و از تو اطاعت می‌کنند و نسبت به تو احسان می‌کنند و بعد از مرگ با دعا و استغفار خویش به تو سود می‌بخشند. خداوند می‌فرماید: X *وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ*

أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی هستند که می گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمان به ما عطا کن که باعث روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

دعای حضرت ذکریا علیه السلام این بود که می گفت: رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ یعنی «پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما بی گمان تو شنونده‌ی دعایی».

پس از پروردگارش هر گونه فرزندی طلب نکرده بلکه منظور او فرزند شایسته بود؛ زیرا نسل فاسد جز سختی و مشقت چیز دیگری برای نمی‌افزاید در خانه‌ات توجهات و رهنمودهای مهم را لازم بگیر.

به فرزندان نسبت بر اقامه‌ی نماز جماعت در مسجد حریص باش و اگر این میسر نبود بر اقامه‌ی آن در خانه و پایبندی در اوقاتشان بدون تاخیر و تساهل حریص باش و در آن تساهل به خرج مده به این شکل که یکی از فرزندان از شرکت در نماز جماعت غایب نشود و این برنامه‌ی تو در همه نمازها باشد. به اذان در وقت هر نمازی حریص باش.

چه زیباست که بر گه‌ای برای بیان اوقات نمازها نصب کنی و یکی از فرزندان را مسئول اذان قرار دهی به طوری که مکان جمع شدن برای نماز در یک اتاقی مشخص باشد و موذن در آن اذان بگویند و دیگران برای اقامه نماز حاضر شوند. باید در خانه‌ات یک کتابخانه‌ای - هر چند کوچک - وجود داشته باشد که در آن کتاب‌های داستان و کتب فقهی و شرعی و نوارها و کاست‌های مفید وجود داشته باشد و در این مورد از خرج کردن بخل موزر؛ زیرا این از جمله انفاق در راه خداست که بر آن مستوجب اجر می شوی.

در خانه‌ات یک درس دینی هفتگی داشته باش. طوری که همه افراد خانه در آن جمع شوند و در آن احادیثی از ریاض الصالحین یا کتب تفسیر و... خوانده شود.

این کار در پیوند خانواده با همدیگر بسیار مهم است تا جایی که فرشتگان شما را احاطه کرده و رحمت شما را می‌پوشاند و خداوند شما را در جمع خودش شما را یاد می‌کند. هرگز در غایب شدن آنها از درس تساهل مکن و این درس خانوادگی شما را از درس دایمی‌ای که در مراکز اسلامی آن‌جا برگزار می‌شود، بی‌نیاز نکند.

پس مصاحبت و همراهی تو با فرزندان در مراکز اسلامی، در وقت دیگری برای حضور در نماز جماعت و دروس علمی موجب تقویت بُعد ایمانی آنها شده و ارتباط آنان را با برادران اسلامی‌شان تقویت کرده و تخم احساس و عزت و سربلندی اسلام را در دل‌هایشان خواهد کاشت.

با فرزندان جز با زبان عربی سخن مگو^۶ و در این مورد تصمیم جدی بگیر و فرزندان را از سخن گفتن به غیر زبان عربی جلوگیری کن و هر کسی از افراد خانواده به زبان مدرسه یا خیابان سخن گفت، او را تنبیه کن و در این مورد بسیار جدی باش و حتی به آنان اجازه یک یا نصف کلمه به غیر زبان عربی مده. این بسیار مهم است.

توصیه پنجم

فرزندان تا زمانی که در جلو روی تو هستند و سنین طفولیت را سپری می کنند، تو می توانی آنها را به شیوه اسلامی تربیت کنی و برای تو در این زمینه هیچ گونه بهانه ای نیست. لذا نباید در مورد تربیت آنها در این مرحله کوتاهی کنی. بنابراین برای تحقق این هدف حریص باش. وقتی کودک به سن سه سالگی رسید باید سوره فاتحه را حفظ کند چون فاتحه را خوب حفظ کرد، او را به حفظ سوره های کوچک از قبیل سوره اخلاص **X** قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ **B** وادار کن.

چون به سن پنج سالگی رسید سوره های دیگر را حفظ کند و چون به سن ده سالگی رسید حداقل حافظ سه الی چهار جزء قرآن باشد.

ابتدا این کار مقداری مشکل است اما هر گاه فرزندان بر آن عادت کنند آسان می شود. **X** وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ **B** یعنی «ما قرآن را برای یاد گرفتن آسان کردیم».

تو اندکی خسته می شوی لیکن آیا بهشت را بدون خستگی می خواهی؟! رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت به مکاره پوشیده شده و آتش به شهوتها»^۷

تو نمی دانی که گئی از دنیا سفر می کنی و از فرزندان جدا می شوی، پس آنها را حافظ قرآن کن تا برایت ذخیره ای باشند و در روز رستاخیز نیکی هایت در نزد خداوند سنگین باشد. رسول خدا صلی علیه و سلم فرمود: «هرگاه انسان بمیرد عملش از او قطع می شود جز از سه چیز، صدقه جاریه و علمی که از آن استفاده شود و فرزندان صالحی که برای او دعا خیر کند».

چه خیر و صلاحی بزرگ تر از این است که فرزند حافظ کلام خدا باشد؟ مواظب باش تو و فرزندان از آن کسانی نباشید که رسول خدا صلی علیه و سلم از آنها شکایت می کند. چنان که خداوند می فرماید: **X** وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا **B** یعنی «و پیامبر می گوید: ای پروردگار! این قوم من قرآن را مهجور نموده و آن را رها کرده اند».

می توانی در تربیت فرزندان امور ذیل را رعایت کنی.

^۶ - این راهکار مخصوص مسلمانان عرب زبان است اما آنانی که زبانی غیر از زبان عربی دارند باز هم بر آنها لازم است تا در محیط خانواده با زبان خودشان سخن بگویند، زیرا زبان هویت انسان است و تجربه ثابت نموده است که از دست دادن زبان - زبان مادری - باعث از دست دادن همه ارزشهای دیگر خواهد بود. مترجم.

^۷ - مسلم .

- **نوارهای ضبط شده.** به این صورت که بچه از نوار، قران را گوش کند و به دنبال آن تکرار کند تا آن را حفظ کند

- **استاد خصوصی.** چند نفر جمع شده و برای فرزندان خویش یک معلم خصوصی بگیرند تا در هفته‌ای چند جلسه به آنها قران را آموزش دهد.

- **تشویق فرزندان بر حفظ قران مجید و دریافت جوایزی از بزرگترها.**

- **کم کردن بازی و سرگرمی های مخرب و عدم دسترسی اطفال به ابزار مانند کامپیوتر و غیره که مانع حفظ قران می شود.**

یکی از دوستان تعریف کرد که جهت ایراد سخنرانی به سوئد رفته است و با یکی از برادران غیر عرب که اصلاً زبان عربی نمی فهمید ملاقات کرده است؛ اما با این وجود دو دختر و یک پسر او که بزرگترین آنها دوازده سال سن داشته است همه حافظ قران بودند.

آری دوستم فرزندان او را دیده و از آنها امتحان نیز گرفته است.

پس هر کسی اراده نیکو و پاک و خالص داشته باشد، خداوند متعال او را موفق می کند و در او و فرزندانش برکت می آورد.

در دانمارک با فردی تازه مسلمان بر خورد کردم که یک کلمه از زبان عربی نمی فهمید و برای حفظ قران کریم و یاد گرفتن احکام دینی بسیار علاقه داشت تا جایی که همراه خودش نوارهای کوچک ضبط شده داشت و هر گاه کسی را می دید که زبان عربی بلد است از او می خواست تا برخی از سوره ها و اذکار و اوراد را در نوار ضبط کند و سپس مکرراً به آن گوش می داد تا این که آن را حفظ می کرد. X وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ B یعنی «آنان که برای رسیدن به ما تلاش و مجاهده می کنند ما راه های رسیدن به خودمان را به او نشان می دهیم و بی گمان خداوند با نیکو کاران است».

دعوتگری دیگر برایم تعریف کرد که در استرالیا با دو کودک که تابعیت استرالیایی داشته اند و اصالتاً اهل سنغافور بوده اند، یکی پنج و دیگری هفت سال سن داشتند و هر دو حافظ کل قران مجید بودند در حالی که اصلاً زبان عربی بلد نبودند^۸ و این دعوتگر تعریف نمود که این دو پسر را آزموده و از قوت حافظه آنها در شگفت شده است، فرمود: من از یکی از این دو پسر با زبان انگلیسی پرسیدم: آیاتی را که در آن کلمه (جهنم) آمده است برایم

^۸ - البته به فضل خداوند در کشور ما نیز که زبان رسمی آن فارسی است در مناطق مختلف آن از جمله سیستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و... تعداد حافظان قرآن مجید بسیار زیاد است به طوری که سالانه دهها و صدها نفر از فرزندان مسلمان حافظ قران مجید می شوند و امروزه استان سیستان و بلوچستان به حدی از نعمت حفاظ بهره مند شده است که در ماه مبارک رمضان کم مسجدی یافته می شود که در نماز تراویح قران مجید ختم نشود و زاهدان - و شهرهای دیگر استان - به خود لقب شهر حافظان قران را به خود اختصاص داده است، با وجودی که اکثر این حافظان زبان عربی را بلد نیستند و این از فضل و احسان خداوند است. X ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء B

بخوان! او با سرعت همه این آیات را برایم تلاوت نمود سپس از او خواستم آیاتی را که در آن کلمه (جنت) آمده است بخواند و او این آیات را برایم خواند و کسی که به حفظ این دو پسر بچه اهتمام ورزیده است شوهر مادر اینها بوده است که از طریق گوش دادن مداوم سوره‌ها توسط نوار کاست و (m.p.3) قران را حفظ کرده‌اند. خداوند به او جزای خیر بدهد.

تشبهوا بالکرام ان لم تکنوا مثلهمان التشبه بالکرام فلاح

یعنی «خودتان را شبیه آنها نکنید اگر مانند نمی‌توانید، زیرا تشبه با افراد بزرگ رستگاری است.»

توصیه ششم

بر تعلیم آداب اسلامی فرزندان از دوران طفولیت حریص باش، زیرا آنها بر آن رشد می‌کنند، از قبیل آداب خوردن و نوشیدن. قبل از خوردن بسم الله و بعد از آن الحمدلله بگویند و با دست راست بخورد.

آداب مجلس را به آنها بیاموز. به هنگام داخل شدن و خارج شدن سلام بگویند و به بزرگ‌ترها احترام بگذارد و آداب سخن گفتن را رعایت کند و دروغ نگوید و سخنان زشت و ناسزا را بر زبان نیاورد و آداب بیت‌الخلا و توالی را یاد بگیرد و مانند دعای قبل از داخل شدن و عدم استقبال قبله به هنگام قضای حاجت و آداب دیگری که من من این چند مورد را به عنوان مشت نمونه خروار ذکر کردم.

آیا می‌دانی اگر در تعلیم آداب اسلامی به فرزندت از دوران کوچکی اش غفلت بورزی، نتیجه چه خواهد شد؟ به زودی متولی ادب آموزی او کسی دیگر خواهد شد و در دامان او یاد می‌گیرد که با دست چپ غذا بخورد و یاد می‌گیرد که درب دستشویی را نبندد و به هنگام قضای حاجت عورتش را نپوشاند و در خیابان سخنان زشت و ناسزا و نفرین یاد بگیرد. پس در تفاوت دو تربیت، یعنی تربیت اسلامی و تربیت به شیوه کفار بیندیش!

یکی از دوستان دعوتگر که پنجاه سال سن داشت، برایم تعریف کرد که او در ایتالیا در یک مرکز اسلامی سخنرانی کرده است و در مورد تربیت فرزندان و مسئولیت آنها سخن گفته است و اغلب شرکت کنندگان در جلسه عربهایی بوده‌اند که در غرب سکونت داشته‌اند، وی فرمود: در این اثنا که من سخن می‌گفتم ناگهان پیرمرد هشتاد ساله‌ای برخاست و سخنانم را قطع نمود و با صدای بلند فریاد زد. جناب شیخ! من می‌خواهم دخترم را به ازدواج تو در بیاورم! او را نکاح کن و با خود ببر! از تو التماس می‌کنم این کار را بکن! ای شیخ! ای شیخ! سپس گریه کرد و به شدت گریست.

من از این عمل تعجب کردم ولی به او پاسخی ندادم. چون سخنرانی‌ام به پایان رسید و از حسن ظن او نسبت به خود تشکر کردم و به او گفتم که من علاقه‌ای به ازدواج ندارم. سپس از او پرسیدم: انگیزه‌ی آشفتگی و گریه و قطع نمودن سخنانم چه بود؟ گفت: جناب شیخ! ما چهار دوست بودیم و برای کسب زندگی بهتر با اهل و فرزندانمان به این کشور آمدیم. فرزندانمان بزرگ شده و کم‌کم داشتند از کنترل ما خارج می‌شدند.

سال‌ها گذشت و دوستانم فوت کردند و تمام فرزندان آنان به آیین یهودیت گرویدند و من همچنان ناظر این وضعیت بودم. امروز من دوران پیری را سپری می‌کنم و استخوان‌هایم ضعیف شده و مرگم نزدیک شده است و برای دخترم بیمناک هستم. او حالا در مسجد است و فردا نمی‌داند کجا باشد. من به گریه افتادم و اطرافیانم نیز گریه سر دادند.

توصیه هفتم

با مادر فرزندان همکاری داشته باش و او را در تربیت فرزندان بسیج کن و درخت صبر و احتساب را در دل او بکار. بنابراین در صدد انتخاب همسر نیکی باش و به دنبال همسر مومن و با حجاب و با عفت باش و بعد از ازدواج بر ارتقای ایمان و ازدیاد شناخت او نسبت به مسایل دین حریص باش و وی را در گوش دادن سخنرانی‌ها و دروس شرعی و مطالعه کتب مفید و گوش دادن به نوارهای سودمند تشویق و راهنمایی کن.

توصیه هشتم

برادر بزرگوار! چند سال است که در کشورهای غرب در میان کفار گمراه اقامت داری؟! قطعاً کسانی که در دیار غرب سکونت کرده‌اند از سن ده سالگی و برخی بیست سالگی به غرب آمده‌اند و اگر بگوییم برخی در سن چهل سالگی آمده‌اند باز هم حرف به گزافی نگفته‌ایم. در خانه‌های کفار با آنها سکونت کرده و در ادارات، خیابان‌ها، بازارها و رستوران‌ها و قهوه‌خانه‌هایشان با آنها اختلاط و معاشرت داشته‌اند. اما در طول این اقامت طولانی سولات مهمی وجود دارد که باید به صراحت به آنها پاسخ بگویی.

در طول این سال‌ها چند نفر به دست تو مسلمان شده‌اند؟ حتی در این مدت با چند نفر در مورد اسلام سخن گفته‌و مباحثه کرده‌ای و شبهات و بدفهمی او را در مورد اسلام از قلبش زدوده‌ای؟! چقدر کتاب و نوار و کاست را در مورد دعوت به اسلام توزیع نموده‌ای؟! چند نفر از مسلمانانی را که نسبت به دین و احکام اسلامی سهل‌انگاری می‌کنند نصیحت کرده‌ای؟ و از طرف دیگر از تو می‌پرسم: چقدر سرمایه کسب کردی و چقدر آپارتمان خریداری کرده‌ای؟ به خدا پناه می‌برم از این که بپرسم چقدر گناه کبیره مرتکب شده‌ای.

برادر گرامی! مذاهب گمراه کننده و ویرانگر شب و روز برای ترویج مرام و مسلک دروغینشان بیشتر از مسلمانان در کشورهای اروپای و غیره تلاش می‌کنند، با وجود این که آنان بر باطل و تو بر حق هستی. **X. وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا** یعنی «گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته انجام می‌دهد و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان (و منقادان او امر یزدان) هستم»؟ پس هر کجا که هستی مشعل فروزان هدایت باش و هر کجا با خودت نوار و کتاب مفید در زمینه دعوت به همراه داشته باش و اگر تو به خودت اندکی زحمت دهی خداوند به تو عوض بهتری می‌دهد.

یکی از مسلمانان که در یک شرکت بزرگی کار می‌کرد و همواره می‌خواست کار دعوت را عملی کند اما خجالت می‌کشید و سست می‌شد در یکی از روزها یک‌یاز دوستانش که از کارمندان بزرگ شرکت بود، با نشسته شد و دوستانش برای او جلسه خداحافظی ترتیب داده بودند و هر یکی از دوستان وی هدیه‌ای به او تقدیم کرد.

دوست ما گفت: من حیران شدم که چه هدیه‌ای به او تقدیم کنم! آنگاه به یاد آمد که این کارمند اشیای قدیمی و عتیقه‌جات را دوست دارد لذا من یک هدیه‌ی زیبا و قشنگ خریداری نمودم و کتاب کوچکی را در مورد اسلام در آن قرار دادم و با کاغذ کادوی زیبایی آن را جلد کردم و همزمان با سایر رفقایم آن را به وی اهدا نمودم. پس از دو ماه، دوست بازنشسته‌ام به من تماس گرفت و اسلام آوردنش را به من مژده داد و به من خبر داد که کل کتاب را مطالعه کرده و سپس علاقه‌مند شده است تا معلومات بیشتری را در مورد اسلام کسب کند لذا شروع به جستجو و تحقیق کرده است تا این که هدایت به قلبش راه پیدا کرده است و اسلام آورده است.

آری، نخستین سبب ایمان آوردنش همین کتاب بود که من از روی شرم آن را پنهان کردم اما تعجب اینجاست که دوست بازنشسته و مسلمانم مرا نکوهش کرد که چرا در طول این همه سال‌های متمادی اسلام را از من پنهان کرده‌ای؟

ای کسی که در دیار رحل اقامت غرب افکنده‌ای! آیا می‌دانی چگونه اسلام به هند و پاکستان و چین و بسیاری از کشورهای آفریقایی و دیگر ممالک اسلامی که از مهبط وحی و رسالت دور بوده‌اند گسترش پیدا کرده است؟ آری! اسلام به این کشورها از طریق دعوت‌گران و از طریق جهاد وارد نشده است. بلکه از طریق مردان مسلمان، به این بلاد نفوذ کرده است که نه اهل علم بوده‌اند و نه دعوت‌گر.

آنها تاجران و بازرگانانی بوده‌اند که برای تجارت و بازرگانی به آنجا رفته‌اند تا کالاهایشان را به آنها بفروشند و کالاهایی از آنها خریداری کنند و رفتن آنها جز برای جمع آوری دنیا نبوده است. ولی نتیجه چگونه از آب در آمده است؟ خداوند بلند مرتبه دنیا و آخرت و مال و ثروت را برای آنان جمع نمود.

مردم آن کشورها، از مسلمانان متأثر شدند. نماز و حسن معاشرت آنان را دیدند لذا در مورد اسلام از آنان پرسیدند و آنان حقیقت اسلام را برای آنان بازگو کردند و آنها را به سوی اسلام دعوت نمودند سپس به وسیله این بازرگانان انسان‌های بیشماری در آغوش اسلام در آمدند. امروزه صد میلیون^۹ مسلمان در هند زندگی می‌کنند چه کسی سبب هدایت آنها شده است بیش از صد میلیون مسلمان در چین زندگی می‌کند چه کسی سبب هدایت آنها شده است؟ صدها میلیون مسلمان در آفریقا بسر می‌برند، توسط چه کسی به هدایت دست پیدا یافته‌اند؟ این دعوت‌گران، تاجران مسلمانی بودند که به خاطر طلب دنیا به این مناطق سفر کردند لذا خداوند دو خوبی را برای آنان جمع نمود.

ای برادر مسلمان که حامل پیام اسلام به غرب هستی! وضعیت تو با وضعیت آن بازرگان تفاوت چندانی ندارد؛ زیرا آنان نیز به آن کشورها برای طلب دنیا رفته بودند و تو هم به این کشورها برای طلب دنیا و زندگی آرام و امنیت برای خود و فرزندان رفته‌ای. پس چرا مانند آنان خیر دنیا و آخرت را جمع نمی‌کنی؟

^۹ - اخیراً آمار مسلمانان هند را دویست هزار نفر گزارش داده‌اند.

برادر بزرگوار! شاید خداوند هدایت اهل این بلاد را بدست تو و همراهان دیگری که در آن بلاد اقامت گزیده‌اند فراهم آورده است. شاید خداوند شرایط زندگی و مشکلات را برای شما مقدر ساخته است تا شما برای هدایت آنها تلاش کنید پس چرا خود را از داعیان به سوی خدا به شمار نمی‌آورید؟

خداوند می‌فرماید: **أَقْلُ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ** یعنی «بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند) و خدا را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم و از زمره دیگر مشرکان نمی‌باشم (و کسی و چیزی را شریک خدا نمی‌انگارم).»

دعوت فقط برای کفار نیست بلکه مسلمانانی که در انجام احکام دینی کوتاهی کرده و در گرداب گناه فرو رفته‌اند نیز باید امر به معروف و نهی از منکر شوند؛ زیرا اینها اگر چه در لجنزار گناهان و معاصی گرفتار شده و مرتکب گناهانکبیره شده‌اند ولی باز هم شیرازه ایمان و محبت دین و شوق و علاقه بازگشت به دین در وجودشان وجود دارد، لذا نباید به حال خود رها شوند.

یکی از دعوتگران می‌گوید: در یکی از مراکز اسلامی در کشورهای اروپایی سخنرانی داشتم و پس از پایان سخنرانی جوانی نزد من آمد که از وی بوی سیگار بر می‌خاست و آثار معصیت در سیمایش نمایان بود. با من مصافحه کرد و صمیمانه مرا بوسید و سپس از من راهنمایی خواست که چگونه می‌تواند برای جهاد به چچن برود؟ من به وی گفتم: تو می‌خواهی جهاد کنی؟ گفتم: آری! گفتم: آیا می‌دانی جهاد یعنی چه؟ جهاد یعنی از اهل و عیال خود جدا شوی و همه دارایی و زندگانی خود را در راه خدا فدا کنی! گفتم: مگر جزای آن بهشت نیست؟ گفتم: بله، گفتم: پس هر چیز آسان است.

توصیه نهم

به عزیزان توصیه می‌کنم:

در یکی از کشورهای اروپایی بودم و پس از نماز تراویح و ایراد سخنرانی، یکی از دوستان مرا به خامه‌اش برای صرف چای دعوت کرد. در این مجلس حدود سی نفر از برادران مسلمان که مقیم آن کشور بودند جمع شده بودند ابتدا ترجیح دادم که خاموش شده و فقط شنونده باشم. برادران دفتر صحبت را باز کردند.

اشغال فلان کشور، یورش و حمله به فلان کشور، مالیات، تورم. تا این که مناقشه حاد گردید و از هر طرف هیاهو بلند شد و صداها در هم پیچید و سپس کار به سب و ناسزاگویی انجامید. این وضعیت آنان بود، در صورتی که وضع من شگفت‌انگیزتر و عجیب‌تر بود؛ زیرا بار اول، من گمان کردم که به کنفرانس سازمان ملل پیوسته‌ام.

اندکی پس از این که به اطرافم نگاه کردم، متوجه شدم که نه، من در میان این دوستان قرار دادم. لذا آرام و ساکت ماندم. ابتدا خجالت کشیدم که آنان را به سکوت دعوت کنم و منتظر ماندم تا صدایشان را پایین بیاورند. ولی خاموش نشدند. وقتی وضع بدین منوال به درازا کشیده شد، رو به رفیق بغل دستی خودم کردم و گفتم: این وضعیت تا کی بدین صورت ادامه خواهد داشت؟

گفت: من که چیزی نمی‌بینم! اینها امروز خیلی آرام هستند! پایان مناقشه آنها صبح است! آیا صبح نزدیک نیست؟ Xالصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بَقَرِيبٍ؟¹!!

سپس گفت: آیا می‌خواهی اینها را ساکت کنم؟ گفتم: آری، خاموش‌شان کن! آن‌گاه صدایش را بلند کرد و گفت: دوستان! آرام باشید، می‌خواهیم از شیخ استفاده کنیم! در این هنگام خاموش شده و همدیگر را به سکوت دعوت کردند. ابتدا من گفتم: من از شما یک سوال دارم: آیا همه شما سوره X قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ را حفظ دارید؟ گفتند آری.

من گفتم: معنای X اللَّهُ الصَّمَدُ چیست؟ همگی ساکت شدند.

باز پرسیدم: آیا همه‌ی شما X قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ B را بلدید؟ آنان در پاسخ گفتند: آری. سپس پرسیدم: معنای X غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ B چیست؟ باز همگی خاموش شدند! آن‌گاه من گفتم: برادران عزیز! اگر شما در مجلس‌تان به تفسیر یک آیه، یا خواندن یک حدیث و یا گفتگو در مورد تربیت فرزندان‌تان و یا حل مشکل دخترانتان می‌پرداختید، آیا برایتان از اینمباحث بهتر نبود؟ چقدر مجالسی که شما می‌نشینید و مصداق این حدیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم قرار می‌گیرید: «هیچ گروهی در مجلسی گردهم نمی‌آیند که در آن مجلس از یاد خدا غافل می‌شوند و بر پیامبرشان درود نمی‌فرستند، مگر اینکه آن مجلس برای آنها وبال و حسرت خواهد شد، پس اگر خدا بخواهد آنان را کیفر می‌دهد و اگر بخواهد، آنان را می‌آمزد.»¹

سپس به آنها گفتم: چرا از این تفسیر ابن کثیر که بر طاقچه گذاشته است، استفاده نمی‌کنید؟ چگونه می‌خواهید دین خدا را فرا بگیرید و مردم را به آن عوت کنید، در حالی که شما از اصول و مبادی آن بی‌خبرید؟ اگر از شما در مورد برخی از احکام نماز یا روزه پرسیم، شما اغلب آنها را نمی‌دانید آن‌گاه برای آنان دعا کردم و مجلس را خاتمه دادم.

یکی از دعوت‌گران برایم تعریف کرد و گفت: من در ماه مبارک رمضان در امریکا بودم و با زبان عربی در مورد تربیت فرزندان و استقامت و ثبات بر دین سخنرانی نمودم هنوز سخنرانی‌ام به پایان نرسیده بود که یکی بر خاست و پرسید: چرا رئیس جمهور فلان کشور چنین و چنان می‌کند؟! من با نرمی و عطف به وی پاسخ دادم که امیدوارم سوالات مربوط به موضوع سخنرانی باشد. باز دیگری بلند شد و گفت: چرا فلان کشور به فلان کشور یورش برده و مردم آن را به خاک و خون می‌کشد؟!

من از پاسخ پوزش طلبیدم؛ زیرا پاسخ به این سوالات سودی را در بر نداشت. باز شخص دیگری که بسیار خشمگین به نظر می‌رسید و گمان برده بود که مناز پاسخ می‌ترسم برخاست و گفت: ای شیخ! این قدر بزدل و ترسو مباش! سیدالشهدا کسی است که آشکارا سخن حق را در مقابل پادشاه ستمگر بگوید و آن‌گاه او را به قتل برسانند. گفته حق را آشکار کن و لو این که تو را به نزد حاکم ببرند و او تو را بکشد! مگر نمی‌خواهی سرور شهیدان قرار بگیری؟

¹ - ترمذی با سند حسن و صحیح.

من به وی گفتم: ای برادر شجاع! نظر شما چیست تا ما پول بلیط شما را پرداخت کنیم و تو به کشورت باز گردی و کلمه حق را در جلو رئیس جمهور مملکت اظهار نمایی و او تو را به قتل برساند و تو سرور شهیدان قرار بگیری آن گاه ما بعد از تو این کار را ادامه خواهیم داد! در این هنگام همگی غرق در خنده شدند و مسجد با سیلی از اعتراض و گفتگو روبرو شد. در نهایت من صدایم را بلند کردم و گفتم: دوستان من با شما در رابطه با اموری صحبت می کنم که روزانه با آن دست و پنجه نرم می کنید و دردهای آن را جرعه جرعه می نوشید، در حالی که شما به اموری خود را مصروف کرده اید که اگر ما ده سال درباره آنها صحبت کنیم هیچ سودی عایدان نمی گردد. باز صدایم را بیشتر بلند کردم و گفتم: چه کسی از شما می تواند دخترش را از زنا باز دارد؟ چه کسی از شما می تواند فرزندش را به نماز، روزه یا به عفت و پاکدامنی و عداختلاط با نامحرمان ملزم نماید؟!

این هنگام همگی خاموش شدند. آن گاه یکی بر خاست و با صراحت تمام گفت: ای شیخ! هیچ کسی چنین قدرتی ندارد! اگر من دختر یا فرزندم و حتی همسر را از چنین چیزی ممانعت کنم به پلیس گزارش خواهد کرد. آن گاه من گفتم: دوستان گرامی! در روز رستاخیز خداوند شما را از ظلم و ستم حکومت و فساد فلان کشور و از سرمایه نفت که در کجا هزینه شده است، نمی پرسد. بنابراین دامن زدن به این مسایل در مجالس و محافل قطعاً مناسب نیست، بلکه موجب جدال و درگیری می شود و شما از چنین امری بی نیاز هستید. خداوند شما را از عدم آگاهی به آن نمی پرسد، اما به خدا سوگند! تک تک شما را از فرزندانان و تربیت آنها، دختران و صیانت آنها، همسر و حفظ عفت او مؤاخذه خواهد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند از هر نگهبان و مسئولی که او را به چیزی مسولیت داده است سوال خواهد کرد! آیا آن را حفاظت کرده یا ضایع گردانیده است؟ حتی از مرد در مورد اهل خانه اش سوال خواهد کرد»^{۱۱}. شیخ در ادامه سخنانش افزود: وقتی این سخنان را از من شنیدند خاموش شده و به سخنانم گوش فرا دادند. پس برادر عزیز! برای طلب علم و فراگیری دین، به خواندن کتاب های مفید و گوش دادن به نوار و کاست های سودمند و همنشینی با اهل علم و شرکت در مجالس ذکر حریص باش و از این که روزی بر تو بگذرد بدون این که در آن روز استفاده جدیدی نبرده باشی، بر حذر باش و خود را محاسبه کن! آیا به خوبی تلاوت قرآن را می دانی؟ روزانه چقدر وقت خود را به مطالعه کتاب های مفید صرف می کنی و چه قدر وقت را به مشاهده تلویزیون صرف می کنی؟ سپس تفاوت این دو وقت را با هم مقایسه کن و انگهی از خودت بپرس: آیا این دین سزاوار این نیست که ما و شما وقت بیشتری به فراگیری و دعوت به آن صرف کنیم؟

برادر عزیز! به آنچه برایت سودمند است حریص باش و از خدا کمک بخواه و ضعیف و عاجز مباش و بسیار فعال و پر توان باش. هر گاه به مجلسی دعوت شدی با خودت کتاب های مفید همراه داشته باش و از محتوای این کتاب ها برای اهل مجلس بخوان، اگر چه به مدت ده دقیقه باشد. برخی از مسایل را از جمله فضایل شب بیداری و تهجد، فضیلت ذکر الله و صدقه و... را برای آنان یاد آوری کن تا مجلس شما را فرشتگان احاطه کرده و رحمت آن را

^{۱۱} - روایت از ترمذی و ابن حبان و لفظ از ابن حبان است و این حدیث حسن و صحیح است .

پوشاند و خداوند تذکره شما را با فرشتگانی که نزد او هستند بکند. از خداوند می‌خواهم تا تو را هر کجا که هستی خیر و برکت عنایت کند.

توصیه دهم

باز هم به شما توصیه می‌کنم: بیکاری زیاد به مفسد بی‌شماری منجر می‌شود و از بزرگ‌ترین مفسد سخن گفتن و بگومگو زیاد است. چنان که مشاهده می‌کنی بسیاری از برادران سفر کرده در دیار غربت در مجالسی جمع می‌شوند و به غیبت و خرده گیری همدیگر و ایراد از آبرو و ناموس دیگران می‌پردازند و یا در امور خصوصی آن‌ها مداخله می‌کنند یا پیشنهادهای و نظریاتی در امور شخصی دیگران ارایه می‌نمایند بدون این که کسی از آنان پیشنهاد بخواهد و بسا اوقات نتیجه این اعمال موجب بغض و کینه و حسد می‌شود.

برادر عزیز! چگونه می‌توانیم امت اسلامی را متحد و یکپارچه کنیم حال آن که نمی‌توانیم وحدت مسلمانان را در یک کشور حفظ کنیم به طوری که بغض‌ها و اختلافات و کینه‌توزی‌ها کیان وحدت ما را نابود کرده است؟ قطعاً صفایی باطن و پاکی قلب برای مسلمانان بزرگ‌ترین عبادت محسوب می‌شود و این صفات از اوصاف و ویژگی‌های بهشتیان است.

خداوند می‌فرماید: **X وَكَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** یعنی «و کینه‌توزی و دشمنی را از سینه‌هایشان بیرون می‌کشیم و برادرانه بر روی تخت‌ها رویاروی هم می‌نشینند».

آن حضرت ﷺ چه زیبا فرمود: وقتی از وی پرسیدند: برگزیده‌ترین مردم کیست؟ فرمود: «کسی که دارای قلبی مخموم و زبانی صادق باشد» اصحاب عرض نمودند: معنای راست گفتار را فهمیدیم اما مخموم القلب کیست؟ فرمود: «مومن پرهیزگار و پاک دلی که در وی هیچ گناه و بغاوت، فریب و حسد وجود نداشته باشد»^{۱۲}

نسبت به مسلمانان نیکی کن اگر چه نسبت به تو بدی کنند و بر آنان حلیم و بردبار باش و لو این که بر تو خشم گیرند و نسبت به مسلمانان سعه صدر داشته باش؛ زیرا دنیا چند صباحی بیش نیست.

بسیاری از مردم می‌توانند به وسیله نماز، صدقه، و روزه نسبت به خداوند تقرب حاصل کنند ولی بسیار اندک‌اند افرادی که با صفای درونی خویش نسبت به مسلمانان خود را به خداوند نزدیک کنند. بنابراین از این که در قلبت نسبت به مسلمانان بغض و حسد و خیانت وجود داشته باشد بر حذر باش؛ زیرا خداوند بر قلوب مسلمانان احاطه دارد

توصیه یازدهم

از ازدواج با زنان غیر مسلمان و مسیحی بر حذر باش. اگر چه در اسلام ازدواج با اهل کتاب جایز است ولی باید این مساله در نظر گرفته شود که غالباً فرزندان ضایع شده و از بین می‌روند و اختلافات و هرج و مرج‌های زیادی بین زن و مرد اتفاق خواهد افتاد و شوهر مسلمان از دینش بیگانه می‌شود به طوری که ارتباط او با دینش در حد اسلام خواهد بود. و لا حول و لا قوة الا بالله.

^{۱۲}- این ماجه با سند صحیح.

در چنین شرایطی نماز، دعوت الی الله، حجاب برای همسر، پرهیز از اختلاطها، و... باقی نخواهد ماند. به خدا سوگند! همه موارد را خودم مشاهده کردم و زمانی که مردان مسلمان اقدام به ازدواج با زنان مسیحی کردند پس از این که شور و شوق اولیه ازدواج و شادمانی زندگی جدید از بین رفته است، آن گاهضررهای این ازدواجها ظاهر می شود که ماحصل این کار بی دینی و افتادن در لجنزار بی عفتی و بی بندوباری خواهد بود.

توصیه دوازدهم

دین را از چه کسانی فرا گیریم؟ سوال بسیار مهمی است که آن را از بسیاری از برادران مقیم دیار غرب که به دنبال رخصت‌ها هستند، ملاحظه کرده‌ام و کسی که برای آنها فتوایی را که موافق با هوا و هوس آنها باشد، صادر بکند، شادمان می شوند. حتی برخی چنین اند که هرگاه فتوایی را بشنوند که با خواهشات آنان سازگار است از شادمانی پرواز کرده و به ستایش آن مفتی می پردازند و می گویند: این است عالم و دانشمند توانا. این شیخ واقعیت را درک می کند! این است که دردها و زخم‌های مسلمانان را لمس می کند. آری، در مورد صدور چنین فتوایی چنین می گوید گرچه مخالف کتاب و سنت باشد، یا نسبت به نصوص دینی تساهل نموده و یا در صدد جستجوی رخصت‌ها و اقوال شاذ و ضعیف باشد. اما مهم این است که فتوا باشد، آری فتوا!

برادر مسلمان! به زودی خداوند از تو یک سوال خواهد کرد و بس و آن این که: **X: وَیَوْمَ یُنَادِیْهِمْ فِیْ قَوْلٍ مَّا ذَا** **أَجَبْتُمْ أَلْمُرْسَلِینَ B** یعنی «روزی که آنان را صدا می زند و می پرسد: به پیامبران چه پاسخی دادید؟»

شما را از فتوای فلان و فلان شیخ نخواهد پرسید بلکه سوال فقط از پیروی کتاب و سنت خواهد بود. دومرتبه این سوال را تکرار می کنم: مرجع و مقتدای امور دینی شما کیست؟ آیا هر کسی که عبایی پوشیده باشد یا عمامه‌ای بر سر داشته باشد و در شبکه‌های ماهواره‌ای ظاهر شود؛ مفتی به حساب می آید و این شایستگی را دارد که مرجع تقلید دین باشد؟ آری! مقیاس و معیار صحیح هر حکم و فتوا تطبیق آن با کتاب و سنت است. لذا از هر هوی و هوس پیروی مکن که در این صورت تو را از راه خدا منحرف می کند.

شیخ فرمود: من در یکی از مراکز اسلامی سخنرانی می کردم که شخصی نزد من آمد و گفت: چرا در مساله اختلاط این قدر تشدد به خرج می دهید در حالی که فلان دکتر در شبکه (...). می گوید: اختلاط بین مردان و زنان در جلسه‌های عروسی و گردهمایی‌ها جایز است، به شرط این که نیت آنها درست باشد و به همدیگر بدون شهوت ننگرند؟! در جایی دیگر سخنرانی می کردم و شخص دیگری گفت: جناب شیخ! حکم ربا چیست؟ من در جواب گفتم: ربا با تمام انواع و اشکالش حرام است. فوراً آن شخص گفت: فلان شیخ در شبکه (...). گفته است: ربا یکی از ضروریات عصر است و اشکالی ندارد. دیگری آمد و در مورد حکم غنا و موسیق استفتا کرد و افزود: فلان شیخ فتوا داده است که حلال است. پس برادر مسلمان! دین خود را بسان کالایی قرار مده که هر کسی بخواهد آن را تخریب کرده و به تباهی و فساد بکشد؛ زیرا تو محاسبه می شوی و از تو خواهند پرسید: **X: مَّا ذَا أَجَبْتُمْ أَلْمُرْسَلِینَ B** یعنی «به پیامبران چگونه پاسخی دادی»؟

توصیه آخر

حاضر شدن در پیشگاه خداوند را به یاد آور و بدان که این دنیا گذرگاه است و از خداوند حسن خاتمه را طلب کن. یکی از دوستان گفت: من در کانادا در رشته پزشکی تحصیل می‌کردم و هرگز آن روزی را که من در اتاق مراقبت در بیمارستان در حالی که از بیماران پرستاری می‌کردم، از یاد نمی‌برم. به طور تصادفی اسم یکی از بیماران که در تحت شماره ۳ قرار داشت توجه مرا به خود جلب نمود کوشش کردم تا چهره‌اش را شناسایی کنم که بر اثر دستگاه‌ها و شلنگ‌هایی که بر دهان و بینی‌اش وصل بود شناخته نمی‌شد. وی جوان ۲۵ ساله‌ای بود که به مریضی (ایدز) مبتلا بود و بر اثر التهاب حادی که در ریه‌اش بوجود آمده بود و حالش بسیار وخیم و بحرانی بود به بیمارستان آورده شده بود! به وی نزدیک شدم و کوشش کردم تا آرام آرام با او صحبت کنم

— محمد، محمد.

صدایم را شنید و با کلماتی نامفهوم جواب داد. به خانه‌اش تماس گرفتم، مادرش گوشی را برداشت که با لکنت زبانی جواب داد و معلوم شد که لبنانی‌الاصل هستند. از سخنانش فهمیدم که پدرش تاجر بزرگی است و مالک بازار شیرینی‌جات است. حال فرزندش را برایش توضیح دادم. دستگاه‌هایی که به این جوان وصل شده و خونریزی حادی را نشان می‌داد و به شکل وحشتناکی هشدار می‌دادند را در مکالمه‌ام با مادرش شرح دادم و فریاد زدم: الان باید به بیمارستان حاضر شوی!

گفت: حالا من مشغولم و در پایان کارم خواهم آمد، من گفتم: زمانی می‌آیی که فرصت از دست رفته باشد و آنگاه گوشی را گذاشتم. بعد از نیم ساعت پرستاری به من خبر داد که مادر جوان آمده و می‌خواهد با شما ملاقات کند. چون او را دیدم زن مسنی بود که از امور ظاهری اسلام دروی اثری یافته نمی‌شد! چون حالت پسرش را مشاهده کرد خواست از گریه منفجر شود. کوشش کردم آرامش کنم و گفتم: به خدا متوسل شو و شفایش را از او بخواه! آن گاه از من پرسید: تو مسلمان هستی؟ من گفتم: الحمدلله. او گفت: ما هم مسلمان هستیم. من گفتم: بسیار خوب. چرا بالای سرش نمی‌ایستی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی، شاید خداوند اندکی بیماریش را تخفیف دهد؟

بغض گلویش را گرفت و سپس سخت به گریه افتاد و گفت: وای! قرآن؟! بلد نیستم! چیزی از قرآن به حفظ ندارم! در حالی که بغض گلویش را می‌فشرد و اشک از چشمانش جاری بود، گفت: ما از وقتی که به اینجا آمده‌ایم جز روزهای عید نماز نمی‌خوانیم! در مورد فرزندش از وی پرسیدم؟ گفت: قبلا حالش خوب بوده است. پرسیدم: آیا نماز خوانده است؟ جواب داد: خیر، لیکن نیت کرده است که در آخر عمر به حج برود!

دستگاه‌ها شروع به هشدار کرده و هر لحظه صدایشان بیشتر و بیشتر می‌شد. به جوان مسکین نزدیک شدم در حال سکرات مرگ بود. دستگاه به حالت وحشتناکی زرد شد و مادرش با صدای بلند گریه می‌کرد. پرستاران حیرت زده می‌نگریستند! دهانم را به گوشش بردم و گفتم: بگو: «لا اله الا الله، لا اله الا الله»! جوان جوابی نداد باز من گفتم: بگو: «لا اله الا الله»! اندکی به هوش آمد و به من نگاه کرد. بیچاره با تمام وجودش تلاش می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود چهره‌اش رو به سیاهی گرایید. گفتم: بگو: «لا اله الا الله»! او با صدایی حاکی از اندوه و حسرت می‌گفت: آآه درد شدید. آآه، می‌خواهم دردم آرام شود، آآه، آآه.

خواستم اشک‌هایم را کنترل کنم و به او متوسل شدم تا کلمه «لا اله الا الله» بخواند، اندکی لب‌هایم را تکان داد، خوشحال شدم و در دلم گفتم: خدایا! کلمه را تکرار می‌کند. الان آن را خواهد خواند. اما با کمال تاسف گفت: (!caht, !caht) دوستم را می‌خواهم، دوستم را می‌خواهم، هاای طاقت ندارم، طاقت ندارم. مادر نگاه می‌کرد و می‌گریست. آن‌گاه نبضش ضعیف شد و سپس ساکت شد. شدیداً به گریه افتادم دستش را گرفتم و نهایت تلاشم را به خرج دادم تا بگوید: «لا اله الا الله». اما جواب؟! نمی‌توانم، نمی‌توانم، وانگهی نبضش متوقف شده و از حرکت باز ایستاد.

چهره‌ی جوان تیره گشت و جان داد. هوش از سر مادرش پرید و خود را بر سینه انداخت و فریاد می‌زد چون این منظره را مشاهده کردم کنترلم را از دست دادم و تمام قوانین پزشکی را از یاد بردم و دهانم به سوی مادرش باز شد. – تو مسئول هستی. تو و پدرش امانت را ضایع کردید. خدا شما را ضایع بگرداند. امانت را خیانت کردید خدا شما را نابود بگرداند. خداوند می‌فرماید: **X** حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرُوا السَّيِّئَاتِ اَنْ نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ **B** یعنی: «آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدی‌ها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را هم چون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند و حیات و ممات و دنیا و آخرت‌شان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!»

پس ای برادر سفر کرده در ولایت غرب! در سرنوشت این مسلمانان بیندیش! چه می‌شد اگر در مقابل این جوان، پسر یا دختر، یا خودت بودی؟ لذا بر طاعت خدا حریص باش. قران مجید می‌فرماید: **X** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَكَلِمَاتِهِ الْإِلَهِيَّةِ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ **B** یعنی «ای مومنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.» در تمام احوال خود به خدا پناه ببر و در همه اعمال از او کمک و توفیق بخواه. چنان که خداوند می‌فرماید: **X** وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتًا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا **B** یعنی «و (بندگان رحمان) کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانمانی به ما عطا فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده؛ مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمان ما گردند.»

از خداوند ثبات در دین و نجات از فتنه‌ها را طلب کن. قران می‌فرماید: **X** اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَكَلِمَاتِهِ الْإِلَهِيَّةِ وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ **B** یعنی «ای مومنان! آن چنان که باید از خدا ترسید و شما نمیرید مگر آن که مسلمان باشید.»

در تمام احوال بر ذکر الله تعالی حریص باش. چنان که خداوند می‌فرماید: **X** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا **B** یعنی «ای مومنان! بسیار خدای را یاد کنید.»

مراقبت الله را مد نظر داشته باش اگر نفس تو را به سوی معصیت فراخواند، بدان که او تو را می‌بیند و مراقب توست.

خلاصه این که باید در میان تو و پروردگارت یک ارتباط پنهانی از قبیل شب بیداری، نماز تهجد، صدقه پنهانی یا دعوت و نصیحت مردم باشد؛ زیرا هر کسی خدا را در حالت آسایش و راحتی بشناسد خدا او را به وقت سختی می‌شناسد. از خدا بخواه تا تو را حفاظت کند و به توفیقات بیفزاید.

در پایان دوست گرامی! ای مسلمان ساکن در سرزمین غرب! این‌ها، نصایح و توصیه‌های خالصانه‌ای بود که با روح آمیخته بودند - و حاصل سال‌ها تجربه و مسافرت در کشورهای غربی بود - برای بیان کردم و صادقانه - برای خشنودیی خدا - تو را نصیحت و ارشاد کردم .

پس مرا در دعاهای غایبانه‌ات که موجب جلب رحمت خداوند برای من و تو خواهند بود، سهمیم بگردانی.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پایان ترجمه / ۱۱ / ۱۳۸۴ هـ

حوزه علمیه عین العلوم گشت — سراوان